



سال دوازدهم / پاییز ۱۴۰۲

## فرهنگ‌پذیری در بستر عقلانیت برای رسیدن به همزیستی مسالمت‌آمیز (با رویکرد عقلانیت ارتباطی هابرماس)

• علی حسینی<sup>۱</sup>، زهرا رفیع نژاد<sup>۲</sup>، مرتضی درویشی<sup>۳</sup>

تاریخ دریافت: ۹۷/۹/۲۸، تاریخ تایید: ۹۷/۱۰/۱۱

DOR: 20.1001.1.38552322.1402.12.48.4.7

### چکیده

برای پرداختن به مسائل فرهنگی ناگزیر وارد زیست جهان مختص هر جامعه‌ای می‌شویم که براساس چهارچوب فرهنگی همان جامعه شکل گرفته است. نمی‌توان ادعا داشت جامعه‌ای فرهنگ منحصر به فرد خود را دارد، زیرا فرهنگ در حال حرکت است و ناگزیر از جوامع دیگر تأثیر می‌پذیرد. فرهنگ‌پذیری متأثر از جوامع دیگر می‌تواند آسیب‌هایی به دنبال خود داشته باشد و مدام در جدال با خودبیگانگی آگاهانه یا ناآگاهانه قرار گیرد. به همین دلیل جامعه‌شناسان، آسیب‌شناسان و رسانه‌ها باید نقش خود را به‌درستی ایفا کنند و شکل‌های هم‌کنشی آن فرهنگ را ارزیابی کنند و به یک بازتولید فرهنگی برسند؛ زیرا بازتولید فرهنگی توسط هنجارهای مختلف اجتماعی می‌تواند در همزیستی مسالمت‌آمیز یا از خودبیگانگی آن جامعه تأثیرگذار باشد. بسیاری از جوامع در جریان فرهنگ‌پذیری از جوامع دیگر، از هنجارهایی الگوبرداری کرده‌اند که پاسخگوی نیازشان نبوده است و در نهایت دچار نوعی تضاد فرهنگی شده و آسیب‌هایی جدی به ساختار فرهنگی-اجتماعی و به تبع آن نهادهای دیگر اجتماع آنان وارد شده است. پذیرش هر فرهنگ جدید خواهان بستر رشدی عقلانی برای فراهم کردن یک فضای گفت‌وگو برای بازتولید فرهنگی بدون آسیب رسیدن به فرهنگ بومی و نیز آزادی‌های مدنی آن جامعه است؛ چرا که فرهنگ‌پذیری با کنش اجتماعی سر و کار دارد. آنچه تحقیق پیش‌رو برای نیل به آن تلاش می‌کند؛ نهادینه کردن بستری عقلانی برای رهایی از خودبیگانگی در روند فرهنگ‌پذیری است.

واژگان کلیدی: فرهنگ، عقلانیت و همزیستی مسالمت‌آمیز.

۱ استادیار فلسفه، گروه فلسفه، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران (نویسنده مسئول)

[a.hoseini@yu.ac.ir](mailto:a.hoseini@yu.ac.ir)

۲ کارشناس ارشد فلسفه، گروه فلسفه، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران

[ali2012003@gmail.com](mailto:ali2012003@gmail.com)

[morteza.darvishi@guest.ut.ac.ir](mailto:morteza.darvishi@guest.ut.ac.ir)

۳ پژوهشگر در دانشگاه تهران؛

## مقدمه

نزاع بر سر زندگی مسالمت‌آمیز، از مهم‌ترین چالش‌های جهان مدرن به شمار می‌رود و تنش و خشونت از جمله مسئله‌ها و دغدغه‌های اساسی دنیای امروز است. تاریخ همواره شاهد تغییر و تحولات در تمام حوزه‌های اجتماعی، فلسفی، فرهنگی، هنری و... بوده است. «تغییر» و «تحول» به یک معنا انگاشته نمی‌شود و در معانی این دو مفهوم تفاوت وجود دارد. مجموعه‌ای از تغییرات که در طول یک دوره طولانی و در چندین نسل رخ دهد، تحول نام دارد، اما تغییر پدیده‌ای است که در مدت زمان کوتاه و در محدوده یک محیط جغرافیایی و اجتماعی صورت می‌گیرد و هر شخصی می‌تواند در طول زندگی خود آن را مشاهده و نتیجه‌اش را نیز رؤیت کند. در جامعه صنعتی کلاسیک طبیعت و جامعه از هم جدا بودند، ولی در جامعه صنعتی پیشرفته طبیعت و جامعه درهم‌تنیده‌اند یعنی تغییرات در جامعه بر محیط طبیعی تأثیر می‌گذارد و این تغییرات نیز بر جامعه تأثیر می‌گذارد (Beck, 1992: 80).

در این پژوهش با تغییر و به تبع آن تحول اجتماعی مواجه‌ایم. اعضای یک جامعه مجموعاً از رشته‌های گوناگونی و پیروی می‌کنند که ممکن است پاسخگوی نیازهایشان نباشد یا منجر به تضاد و درنهایت از خودبیگانگی و سرخوردگی شود. هدف پژوهش حاضر ارائه راه‌حلی است که در فرایند فرهنگ‌پذیری افراد جوامع نقش مثبتی ایفا کند و به جای از خودبیگانگی، به یک زندگی مسالمت‌آمیز دست یابند. زیرا از خودبیگانگی عواقبی دارد که به مرور زمان موجب اضمحلال فرهنگ و بی‌هویتی افراد و توقف رشد، خلاقیت و استقلال جوامع می‌شود. راهکار داده شده بررسی فرهنگ‌پذیری در بستر عقلانیت و ابزار زبان است تا افراد جامعه با کنش ارتباطی به اجماع بر سر فرآورده‌های فرهنگی برسند و به بازتولید فرهنگ‌های وارد شده بپردازند. در راستای این هدف علاوه بر فرهنگ و هنجارهای فرهنگی، عقلانیت و زبان برای دستیابی به همزیستی مسالمت‌آمیز بررسی شده است؛ به موجب آن ابتدا تعریفی از فرهنگ و حوزه فرهنگی و به دنبال آن فرهنگ‌پذیری و تغییرپذیری فرهنگ ارائه شده است. در گام بعد توضیح داده شده است که عقلانیت موردنظر چیست؛ و نیز عقلانیت و زبان چگونه با بازتولید فرهنگی ارتباط پیدا می‌کنند و مدیریت دانش چه نقشی می‌تواند ایفا کند. قابل‌ذکر است تاکنون هیچ کتاب یا مقاله‌ای به این شکل خاص و منحصربه‌فرد، به بررسی و تبیین راه‌حلی برای معضل از خودبیگانگی افراد در جریان فرهنگ‌پذیری نپرداخته است.

### مسئله تحقیق

مسئله تحقیق این است که اگر ما تأثیر و تأثرهای نحله‌ها و فرهنگ‌های گوناگون بشری را مفروض بگیریم چطور می‌شود به الگویی مناسب در جهت زندگی مسالمت‌آمیز برسیم؟ برای رسیدن به مقصود باید از تعاریف فرهنگ، عقلانیت و دیگر تعاریف استفاده کرد چراکه بدون روشن شدن این مفاهیم نمی‌توانیم به مطلوب دست یازیم.

### فرهنگ و همزیستی در جوامع

واژه فرهنگ از ریشه culture مشتق شده است و در اصل به معنای کاشتن، پروردن، آباد کردن، شکل منظم دادن و آراستن است. در معنای اصطلاحی نیز عبارت است از: ظریف و لطیف کردن قوای بدنی و عقلی انسان و اصلاح محیط اجتماعی او در شکلی که کمال جسمی و روحی انسان اقتضا می‌کند (حسینی و رفیع‌نژاد، ۱۳۹۴). همچنین فرهنگ با مفهوم عبادات دینی که کلمه cult به معنای نیایش نیز از آن مشتق می‌شود، ارتباط دارد. از قرن شانزدهم تا نوزدهم واژه فرهنگ به شکل گسترده‌ای برای تبیین کامل ذهنی افراد بشر و رفتار شخصی از راه آموزش به کار گرفته شد. به گفته ویلیامز تحولات گوناگون تاریخی به نحوی مبهم در سه نوع کاربرد رایج اصطلاح فرهنگ انعکاس یافته‌اند. ۱- اشاره به رشد فکری، روحی، زیبایی‌شناختی فرد، گروه یا جامعه. ۲- در بر گرفتن تعدادی از فعالیت‌های ذهنی و هنری آن‌ها. ۳- مشخص کردن کل راه و رسم زندگی، اعمال، فعالیت‌ها، باورها، آداب و رسوم تعدادی از مردم یک گروه یا یک جامعه (اسمیت، ۱۳۸۳: ۱۴). فرهنگ تمام جنبه‌های زندگی اجتماعی از تولید گرفته تا انواع ایدئولوژی‌ها را در برمی‌گیرد. تنوع فرهنگ به اندازه تنوع زندگی اجتماعی است (چسنکو، ۱۳۵۶: ۹۱).

با توجه با آنچه در تعریف لغوی و اصطلاحی فرهنگ گفته شد؛ لازم است دقیق‌تر و جزئی‌تر به زوایای دیگری از فرهنگ بپردازیم تا مقصود روشن‌تر شود. فرهنگ در فضایی خودش را بروز می‌دهد که درون فضا، ویژگی‌های فرهنگی مشترک، یعنی روابط مشابه انسان‌ها در برابر طبیعت، با یکدیگر، و همچنین بیان و فهم مشابهی از ارزش‌ها به سرعت و سهولت گسترش می‌یابد. پس می‌توان گفت فرهنگ‌های هر جامعه متناسب با انسان‌ها و روابط طبیعی و قراردادی آن‌ها شکل می‌گیرد. بنابراین فرهنگ امری اکتسابی است و با انسان معنا و مفهوم پیدا می‌کند، این انسان است که فرهنگ را می‌سازد و آن را به صورت‌های گوناگون شکل

می‌دهد. انسان برای رفع نیازهای آنی و نیازهای عملی خود، به محیط طبیعی گرداگرد خود وابسته است و ادامه حیات او مشروط به سازگاری پیوسته وی با شرایط و اوضاع عالم پیرامون است. اولین قدم‌هایی که انسان به طرف عوالم فکری و فرهنگی برداشته، در واقع عملی بوده معطوف به نوعی سازگار کردن ذهن وی با محیط زندگی‌اش، به تدریج که فرهنگ پیشرفت می‌کند، گرایش مخالفی در طبیعت انسان بروز می‌کند و از همان ابتدای شعور می‌بینیم که دریافت تأثرات حیات درونی، همراه و مکمل دریافت عوالم خارج از انسان است.

فرهنگ انسانی هرچه پیش‌تر برود گسترده‌تر می‌شود، و ادراکات معطوف به حیات درونی ظاهراً بیشتر می‌شود و کم‌کم روح کنجکاو طبیعی آدم شروع می‌کند به تغییر جهت دادن (کاسیرر، ۱۳۸۰: ۲۵). ما این حقیقت را بایستی به خاطر بسپاریم که انسان‌های هیچ جامعه تشکیل‌یافته‌ای در هیچ‌یک از دوران‌های تاریخ، بدون توجیه فعالیت‌ها و شئون زندگی خود با مقداری از آرمان‌ها و عقاید و رسوم و هدف‌گیری‌ها به حیات خود ادامه نداده‌اند، این توجیه که اخلاق و هنر به معنای عمومی و کمیت و کیفیت آزادی و مذهب و برداشت‌های خاص از جهان‌بینی و علم و اخلاق و حتی قوانین حقوقی را کیفیت خاصی می‌بخشد؛ سر منشاء اصلی فرهنگ مذهب، شرایط اقلیمی، وضعیت اقتصادی و معیشتی، تحولات تاریخی و سیاسی و سرانجام رشد و گسترش علم و تکنولوژی است.

ادوارد تیلور از رشته علم انسان‌شناسی می‌گوید: «فرهنگ، کلیت زندگی اجتماعی انسان است. نه اینکه مختص به جامعه‌ای خاص باشد. توانایی‌ها و خلاقیت انسان در نتیجه نحوه اندیشه و تربیت در به وجود آوردن فرهنگ و تمدن است که انسان را از قلمرو حیوان و زندگی وحشی جدا ساخته و تبلور مدنیت انسان را به او می‌بخشد» (حسینی و رفیع‌نژاد، ۱۳۹۴).

با این تفاسیر انسان‌ها و جوامع بشری ناگزیر از همزیستی هستند. همین که انسان پا به عرصه وجود نهاد او را چاره‌ای جز زیستن و تعامل با سایر انسان‌ها و جوامع بشری نیست، همزیستی بدین معنی است که تعدادی از انسان‌ها در زمان و مکان واحد یا فقط در زمان واحد با داشتن هرگونه روابط و تعامل، زندگی کنند. در هر زمان، فقط برخی از انسان‌ها با یکدیگر همزیستی دارند و اگر ارتباط و تعامل مکانی یا زمانی آن‌ها از بین برود همزیستی منفی می‌شود. همزیستی مسالمت‌آمیز شرایطی است که هیچکدام از عوامل اختلاف‌زا مثل مذهب، نژاد، ملیت در جهت منفی فعال نیست یا کارکرد منفی ندارد.

در جریان فرهنگ و به تبع آن همزیستی برای نیل به مقصود پژوهش ناگزیر به مفهوم فرهنگ‌پذیری می‌رسیم؛ مفهوم فرهنگ‌پذیری در سال ۱۸۸۰، از سوی دنی کوش امریکایی مطرح شده است. وی تغییراتی را که در شیوه‌های زندگی و تفکر مهاجران در نتیجه تماس با جامعه رخ می‌داد، این‌گونه نامگذاری کرد (کوش، ۱۳۸۱: ۱۳۱). این مفهوم بر ارتباط مستمر و مداوم گروه‌های مختلف بر یکدیگر تأکید داشته و همچنین تحولات فرهنگی گروه‌ها را شامل می‌شود.

فرهنگ‌پذیری<sup>۱</sup> فرایندی است که در طول آن یک حوزه فرهنگی بر حوزه فرهنگی دیگر نفوذ می‌کند و سبب دگرگونی آن می‌شود و ممکن است حتی تا استیلا یافتن بر آن پیش رود (ریویر، ۱۳۸۳: ۲۵۲). فرهنگ‌پذیری اصطلاحی انگلیسی است که جامعه‌شناسان آمریکایی به کار می‌بردند تا با آن دگرگونی‌هایی که در فرهنگ یک گروه به هنگام تماس با گروهی دیگر پدید می‌آید، تشریح شود. فرهنگ‌پذیری شامل پدیده‌هایی می‌شود که از تماس مستقیم و مستمر، بین گروه‌هایی متشکل از افرادی با فرهنگ‌های مختلف، منشأ می‌گیرد و این تماس‌ها موجب بروز دگرگونی‌های بعدی در گونه اولیه فرهنگی یکی از دو گروه یا هر دو می‌شود. این اصطلاح به‌ویژه هنگام مشخص ساختن یک مرحله نوین فرهنگی در حیات گروهی که «پست» خوانده می‌شود و تحت تأثیر گروهی که برتر اطلاق می‌شود، قرار گرفته یا فرهنگ یک گروه اقلیت هنگامی که در بطن فرهنگ گروهی قوی جای گرفته، به کار می‌آید. در این معنی، در مواردی به جای آن واژه Enculturation با همان معنی به کار می‌آید. فرهنگ‌پذیری با استقرار تماس‌های فرهنگی نامشخص یا فراگیرتر با یک گروه اقلیت، موجب زدایش فرهنگ در آن گروه می‌شود که به بروز دگرگونی‌هایی عمیق در آن می‌انجامد و می‌تواند حتی به امحای آن منتهی شود. اصطلاح انتقال فرهنگی<sup>۲</sup> هم به معنای کسب فرهنگ و هم امحای یک فرهنگ (فرهنگ‌زدایی) به کار می‌رود (بیرو، ۱۳۸۰: ۳-۲).

واژه فرهنگ‌پذیری امروزه در معنای محدود بیشتر به تماس‌های فرهنگی خاص بین جوامع اشاره کرده است، که این جوامع قدرت‌های نابرابر دارند. اغلب جوامع غالب، به‌صورت هماهنگ از نظر تکنولوژی بر جوامع مغلوب تسلط یافته‌اند؛ و به‌صورت مستقیم و غیرمستقیم فرهنگ خود را حاکم می‌کنند. بنابراین فرهنگ‌پذیری لزوماً شکل کامل و همه‌جانبه‌ای ندارد و ممکن است دو جانبه باشد؛ که این مبادله فرهنگی امری مثبت است و سبب غنی شدن هر دو فرهنگ

1 Acculturation

2 Transculturation

می‌شود و همچنین شکل یک طرفه فرهنگ‌پذیری منجر به عقب‌ماندگی فرهنگی می‌شود (شربتیان، ۱۳۹۳: ۲).

تمام عناصر فرهنگ، متقابلاً وابسته یکدیگرند و در جریان تأثیر متقابل بر هم تکامل می‌یابند. این عناصر از یک طرف در خدمت برآوردن نیازهای معنوی جامعه و افراد هستند و از طرف دیگر در خدمت تکامل تولید و شرایط زندگی روزانه و عملکرد روابط اجتماعی‌اند، ولی تنوع حیات معنوی جامعه، اساساً در فرهنگ متجلی می‌شود. همان‌گونه که توالی و تسلسلی واحد در تغییرات شیوه‌های تولید وجود دارد، در تغییرات فرهنگ نیز توالی و تسلسلی واحد وجود دارد. مهارت‌های تولیدی و فنی کارگران و سطح فنی تولید، اطلاعات جمع‌آوری شده در حوزه علم و صنعت، ارزش‌های فرهنگی و...، توسط مردمان عصر تاریخی مقدمات ضروری و ماده لازم برای ساختمان و فرهنگشان است. در این‌جا بعضی از عناصر فرهنگ کهنه به‌طور کلی به فرهنگ نو منتقل می‌شوند، بعضی دیگر تغییرات جزئی می‌یابند یا اساساً شکل نو به خود می‌گیرند و برخی مجدداً به دور افکنده می‌شوند و جای آن‌ها را عناصر نو می‌گیرند. بعضی از عناصر فرهنگ نو، به‌هیچ‌وجه نظیری در فرهنگ پیشین ندارد، زیرا سطح تولید اجتماعی آن زمان موجبات پیدایش و تکامل این عناصر را فراهم نمی‌کرد. بدین جهت تکامل فرهنگ جریانی است بالارونده و مترقی که تسلط روزافزون انسان بر نیروهای سرکش طبیعت را نشان می‌دهد (چسنکو، ۱۳۵۶: ۹۸-۹۴).

ریشه تمام مشکلات اجتماعی در ناهماهنگی روابط بین اشخاص است که در اصل از خصوصیات ناسازگاری احساس انسان نسبت به خود یا نسبت به احساس دیگران ناشی می‌شود. اجتماعی شدن فرد از خانواده شروع می‌شود، چون نهاد خانواده ممکن است به‌وسیله فرهنگی معین تعریف شود و فرد در دورانی که حساس‌ترین سال‌های خود را می‌گذراند دائماً تحت سلطه و تأثیر خانواده قرار می‌گیرد. هر یک از اعضای خانواده را از طریق کنش متقابل مرسوم و فرهنگ به‌عنوان درام خانواده (یعنی نمایش چگونگی رفتار اعضا خانواده و تأثیر آن در شخصیت فرد) چون به وجود آیند خودبه‌خود در یکدیگر تأثیر می‌گذارند از طریق توجه به خود که موجب پرورش خود می‌شود. با ایجاد واقعیت نمونه‌هایی عمومیت می‌یابند و همگانی می‌شوند و به‌صورت خصوصیت گروه و نقش‌های اجتماعی درمی‌آیند. خانواده جای جامعه و گروه‌ها و طبقات مختلف در تربیت فرد جدید در زمینه‌های پیچیده فرهنگ که به‌وسیله اعضای خانواده به او معرفی شده و خدمت می‌کند (مک گلانگلی و همکاران، ۱۳۶۹: ۱۲۰-۱۱۹ و ۶۳).

فرهنگ‌پذیری با اشکال تعلیم و تربیت و تجارب و یادگیری هم‌معنا بوده، چنین مفاهیمی موجب تمایز انسان از حیوان شده است و به فرد امکان می‌دهد به‌صورت آگاهانه و ناخودآگاهانه خود را با فرایند مرسوم جامعه‌اش هماهنگ سازد. فرهنگ‌پذیری را می‌توان دارای خصوصیات دانست. از جمله: ۱- فرهنگ‌پذیری می‌تواند امری اختیاری باشد؛ به این شرط که هیچ‌گونه نابرابری اجتماعی یا سیاسی بین دو گروه نباشد و هیچ‌کدام برتری مادی یا معنوی نسبت به یکدیگر نداشته باشند. ۲- می‌تواند امری اجباری و تحمیلی باشد. ۳- می‌تواند متأثر از سنخ‌های اجتماعی و مقتضیات آن‌ها باشد. ۴- می‌تواند متأثر از پذیرش رفتارهای نو باشد. ۵- می‌تواند متأثر از انعطاف‌پذیری اجتماعی باشد. ۶- می‌تواند متأثر از توانایی سیاسی و نظامی باشد (شربتیان، ۱۳۹۳: ۳-۵).

برمن نیز معتقد است مردم برای پذیرفتن یا نپذیرفتن فرهنگ جدید براساس توان‌ها، آرزوها و روح انتقادی‌شان است که می‌پذیرند یا طرد می‌کنند (میرسپاسی، ۱۳۹۴: ۲۹). در جامعه‌شناسی مفهومی وجود دارد به نام «تغییرپذیری فرهنگ» به این معنا که مردم عموماً از رها کردن سنت‌ها، ارزش‌ها و رسوم کهن و پذیرش ارزش‌های تازه به جای آن‌ها کراهت دارند، اما هیچ فرهنگی نیست که طی یک دوره زمانی، هیچ‌گونه دگرگونی را پذیرا نشود. روش‌ها و درجه این دگرگونی، متفاوت است. هرگاه عناصر و مجموعه‌های فرهنگی تازه‌ای در یک فرهنگ پدیدار شوند، و بر اثر آن محتوا و ساختار آن فرهنگ دگرگون شوند، دگرگونی فرهنگی پدید می‌آید. مقاومت برابر این دگرگونی زمانی به آشکارترین صورت بروز می‌کند که این دگرگونی مستلزم انحراف شدید از ارزش‌های سنتی و رسوم جامعه باشد (کوئن، ۱۳۸۵: ۴۳).

اگر جوامع را به دو دسته‌ی توسعه‌یافته و توسعه‌نیافته تقسیم کنیم؛ در عصر حاضر اشکال مختلفی در قالب برنامه‌ریزی توسعه برای انتقال فرهنگی در کشورهای توسعه‌نیافته مطرح شده است. این انتقال فرهنگی دیگر به شکل سلطه، تحمیل و ... نیست، بلکه جای خود را به توسعه اندیشه انتقال فرهنگی در قالب جهانی‌شدن<sup>۱</sup> داده است و با شعار جهانی‌شدن حوزه‌های فرهنگی دنیا تحت تأثیر این اندیشه قرار گرفته و رواج فرهنگ‌پذیری در قالب برنامه جهانی‌شدن پی‌ریزی شده است.

فرایندهای ورود فرهنگ گاهی افراد را با معضلاتی روبه‌رو می‌کند که باعث تشویش، رنج و زحمت آن‌ها می‌شود. افراد نمی‌توانند تحولات جدید را درک کنند؛ و به کشمکش با حل مسائل و

مشکلات ناشی از فرهنگ جدید می‌پردازند. اما آن‌ها برای ادامه زندگی خود مجبورند خود را با شیوه‌های جدید زندگی سازگار کنند که پی‌آمد آن به وجود تعارضات شدید و از خود بیگانگی افراد نسبت به پذیرش فرهنگ‌های جدید است و زندگی معنای خود را به ناگاه از دست می‌دهد. هنگامی که افراد در یک محیط فرهنگی بیگانه از باورهای خود قرار گیرند دچار ضربه فرهنگی<sup>۱</sup> می‌شوند؛ چراکه فرهنگ اخیر شروع به وارد کردن فشار به آن‌ها می‌کند تا فرهنگ جدیدی را بپذیرند. افراد برای کاهش تشویش به ارزش‌های سنتی خاص خود چنگ می‌اندازند و آن را به شکل امری مقدس جلوه می‌دهند و به مرور زمان تبدیل به باورهای تثبیت‌شده و تعصب‌آمیزی می‌شود که هرگونه اعتراض نسبت به آن موجبات خشم افراد را فراهم می‌آورد. در نتیجه آن‌ها نسبت به هنجارهای فرهنگ غالب به شدت مقابله می‌کنند و تبدیل به ضد فرهنگ<sup>۲</sup> می‌شوند. ضد فرهنگ گاهی خود را به صورت انحرافات اجتماعی نشان می‌دهد که نتیجه از خود بیگانگی است. در صورتی که فرد دچار این بحران شود، نسبت به قابلیت‌های خود نیز تردید میکند و احساس حقارت درباره خود دارد. در واقع، از خود بیگانگی یکی از مشکلات خطرناکی است که انسانیت انسان را تهدید می‌کند. فرد از خود بیگانه خود را محدود به آن موجودی که به جای خود واقعی قرار داده می‌داند و تسلیم خواسته‌های آن می‌شود.

وقتی جامعه‌ای هویت فرهنگی اجتماعی خودش را از دست داد و کسانی که نقش فرهنگ‌سازی در آن جامعه را به عهده‌دارند نیز به این درد مبتلا شدند، یعنی هویت جامعه دیگر را هویت جامعه خود پنداشتند و جامعه دیگر را اصل قرار دادند، چنین افرادی همه ارزش‌ها، باورها، سنت‌های دینی و حتی سنت‌های علمی را در شناخت جامعه، بحران‌ها و راه‌حل‌ها نادیده می‌گیرند و نتیجه این تقلید کورکورانه ناتوانی در تشخیص دردهای اجتماعی است و همچنین نسخه‌های غلط پیچیدن برای درمان دردها. جوامعی که فرهنگ بیگانه را بدون در نظر گرفتن سنت‌ها و باورداشتهای جامعه خود به جای فرهنگ خودی می‌نشانند و در واقع، همه تاروپود فرهنگ خودی را از هم می‌گسلند، دچار سردرگمی و آشفتگی فرهنگی می‌شوند؛ زیرا همه نهاد‌های فرهنگی اصیل آن جامعه قدرت تأثیرگذاری و فرهنگ‌سازی خود را از دست می‌دهند. چنین جوامعی به جای تعامل فعال با سایر فرهنگ‌ها منفعل می‌شوند و به جای انتخاب و اقتباس عناصر مفید از سایر فرهنگ‌ها، از فرهنگ بیگانه کپی‌برداری می‌کنند. علاوه بر آنچه بیان شد، به‌طور خلاصه می‌توان گفت: انحرافات اخلاقی و سقوط ارزش‌ها، خودباختگی، علم‌زدگی،

1 Culture shock

2 counterculture



انسان‌مداری، اصالت دادن به مادیات، فروپاشی نهادهای اجتماعی، به‌ویژه نهاد خانواده و خلاصه کردن پیشرفت و توسعه در رشد و پیشرفت فناوری، از پیامدها و از مظاهر نوین از خودبیگانگی جوامع انسانی در دنیای معاصر محسوب می‌شود (بشیری، ۱۳۸۹: ۷۹).

سؤال اساسی این پژوهش این است که چگونه می‌توان از خودبیگانگی فرهنگی را اصلاح کرد و راه را برای رسیدن به یک همزیستی مسالمت‌آمیز جهانی هموار کرد. راهکاری که پیشنهاد داده شده بررسی فرهنگ‌پذیری در قالب عقلانیت برای رهایی از خودبیگانگی است. عقلانیت موردنظر عقلانیت ارتباطی است که پشتوانه آن زبان است. برای درک بهتر ابتدا به سیر عقلانیت از قرون اخیر تا حاضر پرداخته‌شده تا مقصود از عقلانیت ارتباطی آشکار شود. به دنبال آن نقش عقلانیت و زبان در بازتولید فرهنگی مشخص خواهد شد.

### عقلانیت

واژه‌های عقل<sup>۱</sup> و عقلانیت<sup>۲</sup> و دیگر مشتقات آن از ریشه مشترک و واحد لاتین ratio به معنی خرد یا عقل برخاسته‌اند. در گذشته واژه‌های عقلانی<sup>۳</sup> و معقول<sup>۴</sup> مترادف و هم‌معنی هم به کار می‌رفتند. در عصر حاضر در اندیشه غربی این دو واژه تا حدودی با هم متفاوت است و هرکدام جنبه تخصصی‌تری یافته است. عقل اصطلاحاً به استعداد یا موهبتی اطلاق می‌شود که نوع بشر را قادر به تمییز دادن، شناختن، قاعده‌مند ساختن و نقد حقایق می‌سازد. انسان‌ها از این طریق موجودات عقلانی به شمار می‌روند که می‌توانند برای اعتقاد، اعمال، احساسات و خواسته‌های خود دلایل عقلی و منطقی اقامه کنند. البته معتقدات و گزینه‌های افراد می‌تواند با خواسته‌های عقلانی منطبق یا نامنطبق باشد. بنابراین واژه عقلانی دو مفهوم مرتبط به هم دارد: یک بیانگر موجود عقلانی در مقابل موجود غیرعقلانی و دوم بیانگر عمل عقلانی در مقابل عمل غیرعقلانی یا ضد عقلانی. موجود عقلانی موجودی است که براساس عقل و استدلال، فکر و عمل می‌کند. البته عقیده بر این است که چنین موجودی باید دارای زبان باشد (نوذری، ۱۳۷۲: ۸۴-۸۳).

تأکید بر خلق نظام‌های بزرگ، عام و انتزاعی افکاری بود که معقول به شمار می‌آمد. متفکران بعدی روشنگری نیز با این عقیده مخالف نبودند که نظام‌های فکری باید عام و معقول باشد، اما سخت تلاش کردند تا افکار خود را از دنیای واقعی بگیرند و در دنیای واقعی

1 Reason  
2 Rationality  
3 Rational  
4 Reasonable

به آزمون بگذارند. به عبارتی دیگر آن‌ها می‌خواستند تحقیق تجربی را با عقل ترکیب کنند، با آن جهان را بشناسند و کنترل کنند. متفکران روشنگری بر این نظر بودند از آنجا که دنیای فیزیکی تحت قوانین طبیعی قرار دارد پس احتمالاً دنیای اجتماعی نیز این‌گونه است. آن‌ها بعد از پی بردن به نحوه کار دنیای اجتماعی یک هدف علمی داشتند: خلق دنیای بهتر، دنیای معقول‌تر. این متفکران با تأکید بر عقل به رد اعتقاد به اقتدار سنتی سوق می‌یابند چرا که این ارزش‌ها و نهادهای سنتی را غالباً نامعقول می‌دانند، یعنی مخالف ماهیت، رشد و پیشرفت بشر. بنابراین رسالت فیلسوفان تحولگرا و اهل عمل روشنگری غلبه بر این نظام‌های نامعقول است (ریتزر، ۱۳۹۲: ۲۶).

در قرن اخیر عقل‌گرایی بر جنبه‌های متعددی اطلاق می‌شد. در دیدگاه ماکس وبر عقل‌گرایی مبین تقدم مشروعیت «حقوقی- عقلی» بر شیوه‌های سنتی و عرفی مشروعیت به شمار می‌رود. به طور کلی تز وبر متضرر شدن جوامع مدرن از روند عقلانی شدن مستمر کلیه نهاده است. در دیدگاه جان استوارت میل اصالت عقل به‌طور عام برای یافتن راه‌حل‌های عقلانی به جای تعصب و پیش‌داوری و در جهت توضیح و تبیین علمی و علّی پدیده‌ها به کار می‌رود. در معنای وسیع‌تر عقل‌گرایی نوعی حمایت از راه‌حل‌های اصولی برای حل معضلات فردی و اجتماعی و تلاش جهت قرار دادن واقعیت در قالب رفتار ایده‌آل و تحت هدایت عقل به شمار می‌رود. در جامعه‌شناسی نوین بنا به نظر دیلتای، عقل‌گرایی مبین این تز است که عمل یک موجود عقلانی عملی است منحصر به فرد که باید آن را به کمک هرمنوتیک و عقلانیت درک کرد، نه از طریق پیش‌بینی و تبیین علمی رایج در سایر حوزه‌های مطالعاتی مربوط به طبیعت و اجتماع. خط سیر هابرماس و گذشتگان وی این است که: تفکر و اندیشیدن یا استعداد‌های عقلانی ذاتی و فطری را منبع اصلی شناخت تلقی می‌کنند. در این گزینه عقل در مقابل تجربه قرار می‌گیرد. برخلاف پوزیتیویست‌ها، امپریست‌ها و هیستوریست‌ها که عقل را برابر با تجربه دانسته‌اند. در اینجا عقل مفهوم ذاتی و ماهوی به شمار می‌رود تا مفهومی عارضی، اکتسابی و تجربی (نوذری، ۱۳۷۲: ۸۸-۸۶).

در عقلانیت ابزاری افراد تنها به فکر کار و منفعت خود هستند. آن‌ها در حقیقت عقل را ابزاری برای رسیدن به هدف خود برمی‌گزینند. در چنین جامعه‌ای هیچ احساس و عاطفه‌ای وجود ندارد و همه ارتباطات بر مبنای کالایی شدن است. طبق این تعاریف هابرماس برخلاف عقلانیت ابزاری به دنبال عقلانی کردن عرصه زندگی به معنای ایجاد یک نظام ارتباطی است

که در آن ایده‌ها امکان انتقاد بیابند و کنشگران به درک مشترک با استدلال و دور از محدودیت و فشار برسند. او معتقد است عقلانیت در جامعه مدرن ابزاری علیه بشریت است و باعث تضعیف و نابودی حیات فکری، فرهنگی و معنوی انسان‌ها شده است (عضدانلو، ۱۳۸۶: ۴۲۶).

سردمدار عقلانیت ارتباطی که هدف اصلی پژوهش حاضر است هابرماس و رورتی دو فیلسوف-جامعه‌شناس هستند که قصد رسیدن به یک همزیستی مسالمت‌آمیز را دارند. حال علت پرداختن به شکل ویژه به این دو فرد بحث تبادل مسالمت‌آمیز فرهنگ در جوامع است تا از خشونت، جنگ و تحمیل فرهنگ‌های بی‌ریشه بر فرهنگ جوامع دیگر به قصد سلطه بر آن‌ها، برداشته شود. ابزار لازم برای این امر از نظر این دو عقلانیت مذکور و زبان است؛ در ادامه مفصل توضیح داده خواهد شد.

از نظر هابرماس هدف نجات عقلانیت جامع عقل است که هنوز اسیر مجموعه‌ای از اصول و قواعد روش‌شناختی نشده است. به همین دلیل خود را موظف به تنظیم، تصویب و توجیه مبانی فلسفی براساس شاخص‌های معرفت‌شناختی جامع‌تری می‌داند تا بتواند اعتبار اولیه ادعاهای عقل در امور انسانی را مجدداً به آن بازگرداند. وی این امر را ابتدا به مدد بازسازی انتقادی آزاد و دیدگاه‌های کانت و سپس هگل، کنت، ماخ، پیرس، دیلتای، فروید، نیچه و دیگر اندیشمندان صورت می‌دهد. هدف این بازسازی انتقادی مشخص ساختن اشتباهاتی است که سبب بی‌اعتباری عقل در فلسفه و علم نوین می‌گردند. هابرماس به بازسازی عقلانیت وبر می‌پردازد. قفس آهنینی که وبر مطرح می‌کند، نهادی است از عقلانیت منفی و عقلانیت ابزاری متکی بر زور، سلطه، قدرت و ثروت. عقلانیتی که تنها در فکر رشد و توسعه فزاینده هرگونه ابزار قدرت و اقتدار است. هابرماس از دو تز اصلی وبر یعنی «حصول عقلانیت به‌مثابه فقدان معنی» و «حصول عقلانیت به‌مثابه فقدان آزادی»، تز مثبت سومی بیرون می‌کشد که نوعاً می‌توان آن را «حصول عقلانیت به‌مثابه امکانات گسترش‌یافته برای فراگیری جمعی و به‌مثابه روند نهادینه شدن تدریجی عقل در جامعه» تعبیر کرد و به موازات آن نظریه حصول عقلانیت وبر را به‌عنوان یک فرایند جهانی-تاریخی یا بازسازی و الگوپردازی ماتریالیسم تاریخی مارکس ترکیب می‌کند (نوذری، ۱۳۷۲: ۱۳ و ۳۵-۳۳). از منظر وی یک حکم را تنها تا آنجا می‌توان عقلانی خواند که بتواند شروط لازم برای انجام هدف غیرزبانی حصول تفاهم درباره چیزی در جهان بیرون را، دست‌کم با یک شرکت‌کننده دیگر، در جریان ارتباط برآورده سازد (هابرماس، ۱۳۹۲: ۴۹). هابرماس در تلاش است مخاطبین خود را قانع سازد که عقل، عقلانیت و حقیقت در جهان‌بینی، فرهنگ، تاریخ و در هنر‌ها و

هنجارهای حاکم بر کنش عادی انسان‌ها، در مقابل ما قرار می‌گیرند و اینکه کنش‌ها و اعتقادات سایر مردمان در جوامع پیشین و فرهنگ‌های متفاوت الزاماً متضمن نوعی توسل به عقل است. زیرا همه آن کنش‌ها، اعتقادات و توسل به عقل ناشی از تلاش برای ارائه نوعی تفسیر و تأویل از پدیده‌ها به شمار می‌روند (نوذری، ۱۳۷۲: ۸۳).

هابرماس مطرح می‌کند که تفسیرهای عقلانی با نگرش کنشگرانه صورت می‌گیرد، زیرا مفسر شالوده‌ای را برای داوری فرض می‌گیرد که همه طرف‌های ارتباط، از جمله کنشگران، در آن اشتراک نظر دارند. در کنش ارتباطی، یک هم‌کنشی تنها هنگامی می‌تواند موفق از کار درآید که مشارکت‌کنندگان در میان خود به اجماع برسند، اجماعی که متکی به پاسخ آری/نه به دعوی‌هایی است که به‌طور بالقوه متکی به دلیل است (هابرماس، ۱۳۹۲: ۱۳۳).

به بیان هابرماس در کنش ارتباطی افراد در پی آن هستند که منش‌های خود را در یک وضعیت مشترک هماهنگ کنند. این کنش در ذات خود رهایی‌بخش است چراکه کنش‌های متعالی دیگری را نوید می‌دهد. این رهایی فقط در زمینه و بستری می‌تواند تحقق یابد که در آن نمود خودشناسی<sup>۱</sup> با گفت‌وگو با دیگران امکان‌پذیر باشد. آنچه مقام و منزلت ما را از طبیعت متعالی‌تر می‌سازد زبان است. زبان یعنی یگانه‌ابزاری که نسبت به طبیعت و شکل آن آگاهی داریم. ساختار زبان به‌گونه‌ای است که استقلال و مسئولیت را برایمان به ارمغان می‌آورد. اولین جمله‌ای که از ما صادر می‌شود، بدون شک تمایل ما را به وفاق جمعی نشان می‌دهد. (علیخواه، ۱۳۷۶: ۷۴-۷۳). هابرماس یک فضای آزاد یا قلمرویی که در آن افراد به‌منظور مشارکت در مباحث باز، علنی و همگانی گرد هم‌آیند را به نام «حوزه عمومی» مطرح می‌کند. یعنی فضای بازی که در آن ارتباط آزاد و کنش آزاد شکل می‌گیرد و محصول آن افکار عمومی است (هابرماس، ۱۳۹۲: ۴۷-۴۶).

## یافته‌های پژوهش

### ارتباط فرهنگ‌پذیری و عقلانیت

همان‌گونه که قبلاً اشاره شد فرهنگ پویاست و مدام در حال دگرگونی و تغییر است. فرایند فرهنگ‌پذیری در جوامع اگر به‌صورت خام و بدون تغییر پذیرفته شود، تبعاتی من‌جمله از خودبیگانگی دارد. بنابراین جامعه‌ای در فرایند فرهنگ‌پذیری با عواقب منفی کمتری روبه‌رو

1 Self-knowledge

است که آگاهانه در این مسیر گام بردارد و دست به بازتولید فرهنگی متناسب با افکار و خصوصیات همان جامعه بزند؛ چرا که جهان واقع محصول تفکرات و تصورات انسان‌هاست. مردمی که افکار متفاوتی دارند، دنیای متفاوتی هم دارند؛ و هیچ جریان‌شناسایی در جهان بدون وساطت فرهنگ و اجتماع وجود ندارد. بر این مبنا یک فاکتور در راستای جهانی‌شدن برای تمامی جوامع پاسخ‌گو نیست، بلکه باید فرایند بازتولید فرهنگی اشاعه پیدا کند تا تمام جوامع مختلف و همچنین افراد یک جامعه واحد بدون هیچ‌گونه خشونت و تعارضی بتوانند همزیستی مسالمت‌آمیز داشته باشند. عقلانیت این پژوهش «همبستگی اجتماعی» است. عقلانیت را می‌توان به استعداد یا موهبتی اطلاق کرد که نوع بشر را قادر به تمییز دادن، شناختن، قاعده‌مند ساختن و نقد حقایق می‌کند. برای این کار باید شرایطی فراهم شود که در آن بتوان به صورت آزاد به گفت‌وگو نشست. برای این امر نباید از حیثه تاریخ و جامعه بیرون برویم، بلکه باید با نگاهی انتقادی به سمت بازتولید فرهنگی حرکت کنیم و همچنین تبیین، تفسیر و شناسایی منشاهای فرهنگی و علل تسلط فرهنگ‌های خام بیگانه بر کنش افراد یک جامعه موردبررسی قرار گیرد.

ارزش‌های فرهنگی مدعی دعوی عام نیستند. ارزش‌های فرهنگی را می‌توان از این حیث در معرض تفسیر قرار داد که حلقه افراد متأثر از آن می‌توانند اگر لازم باشد نفع مشترکی را توصیف یا آن را به نحو هنجاری قاعده‌بندی کنند (هابرماس، ۱۳۹۲: ۵۶). بر این اساس می‌توان درباره فرهنگ گزاره‌های نزدیک به صدق ساخت و همچنین می‌توان فرهنگ را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد که چگونه از آن‌ها دفاع شود.

با بازتولید فرهنگی از طریق گفتمان عقلانی می‌توان در فرایند جهانی‌شدن بدون ایجاد تناقض به استقلال فرهنگی رسید. به این صورت که فرهنگ محصول هر جامعه فراورده‌های تاریخ و جوامع دیگر است، زیرا نمی‌توان ادعا کرد جامعه‌ای صرفاً فرهنگ منحصر به فرد خود را دارد. بنابراین این فراورده‌های فرهنگی می‌تواند توسط جامعه پذیرنده‌ی آن در جریان عقلانی شدن افراد جامعه دستخوش تغییر قرار گیرد.

عقلانیت بیش از آنکه به خردمندی و دانش داشتن و معرفت مربوط باشد، به گفتار و اعمال افراد و سوژه‌هایی که در پی دستیابی به معرفت و استفاده از دانش هستند، مربوط است (Habermas, 1984: 8). همان‌گونه که ذکر شد در تبادل فرهنگی و تغییرپذیری فرهنگی آن مسئله حائز اهمیت است که منجر به از خودبیگانگی نشود. عقلانی شدن فرهنگی به نحو درونی

قابل‌بازسازی است، بنابراین جامعه‌شناسان، آسیب‌شناسان و متفکران هر جامعه با رسانه‌ها باید بستری فراهم کنند که افراد جامعه از طریق گفتمان عقلانی که ابزار آن زبان است، درباره فرهنگ‌پذیری خود به تفاهم و اجماع برسند. برای مثال وقتی بین افرادی مناقشه ایجاد شد به جای قطع ارتباط و جدایی یا خشونت به گفت‌وگو بپردازند و درباره نوعی راه‌حل به توافق برسند. در اینجا نقش زبان برقراری ارتباط است؛ برای اعضای یک فرهنگ محدوده زبان آن‌ها محدوده جهان آن‌هاست و هر فرد نتیجه سنت‌های فرهنگی و زبانی است که در آن مشارکت دارد. زبان دارای یک ویژگی ارتباطی است که این امکان را به فرد می‌دهد که ایده‌های خود را با دیگر افراد جامعه در میان بگذارد؛ گفت‌وگو کند و در نهایت به اجماع برسند و از طریق مدیریت دانش به نوآوری پرداخته شود که پاسخگوی نیازهای حال و آینده باشد و به حفظ اجزای ساختاری زیست جهان آن جامعه کمک کند.

عقلانیت نوعی ترتیب و آرایش روابط بین سوژه‌ها و کنشگر است که به‌صورت شیوه‌های رفتاری که از مبنایی استدلالی و برخوردار از دلایلی قابل‌قبول هستند، ارائه می‌شود (Habermas, 1984: 22). رابطه بین فرهنگ و شخصیت در این واقعیت ظاهر می‌شود که تجدید سنت‌ها بیشتر و بیشتر به آمادگی افراد در نقد و توانایی آن‌ها در نوآوری متکی می‌شود. نقاط انتهایی این روندهای تحویلی از این‌قرار است: برای فرهنگ، عبارت از وضعیتی است که در آن سنت‌ها بازاندیشانه می‌شود و بعد به تجدید نظرهای پیاپی تن می‌دهند؛ برای جامعه، عبارت از وضعی است که در آن نظم‌های مشروع در نیاز به تثبیت و توجیه خود به روش‌های صوری متکی می‌شوند؛ و برای شخصیت، عبارت از حالتی است که در آن یک من-هویت انتزاعی همواره بیشتر و بیشتر خود را با اتکاء به خود-هدایتی تثبیت و تحکیم می‌کند. این روندها تنها به میزانی استقرار پیدا می‌کنند که تصمیمات بلی/خیری که کردار ارتباطی روزمره را به پیش می‌برد، دیگر به وفاق‌های هنجاری پیشین برنمی‌گردد، بلکه از فرایندهای تفسیر همیارانه خود مشارکت‌کنندگان ناشی می‌شود. بنابراین این کردارها دال بر آزاد شدن ظرفیت‌های بالقوه ملحوظ در کنش ارتباطی هستند (هابرماس، ۱۳۹۲: ۵۳۶).

کسب این نوع عقلانیت به ما می‌گوید با سلیقه‌ها، رفتارها و انتخاب‌های مختلف هر یک از انسان‌ها با تسامح برخورد کنیم و بپذیریم که هر شخص به‌مثابه یک خود مستقل دارای ویژگی‌های رفتاری و فکری متفاوتی است و نباید به چنین تفاوت‌هایی، پرخاشگرانه پاسخ دهیم. توانایی مذکور با اراده خود شخص برای تغییر عادات همراه است: شکل‌دهی دوباره به

خود برای تبدیل شدن به نوع دیگری از شخص، یعنی شخصی که چیزهایی غیر از چیزهای قبلی را می‌خواهد. همچنین، این عقلانیت بر افناع (نه زور) تکیه دارد: تمایل به گفت‌وگو درباره چیزها (نه نزاع درباره آن‌ها، و سوزاندن یا نابود کردن آن‌ها). این عقلانیت، فضیلتی است که افراد و جوامع را قادر می‌سازد تا صلح‌آمیز کنار یکدیگر زندگی کنند و مترادف با آزادی تصور می‌شود (Rorty, 1998: 186).

رورتی می‌گوید درد و رنج، تغییر، بی‌عدالتی، نیرومندترین انگیزه جامعه بشری در ایجاد همبستگی است. این همبستگی بر تک ستون شناخت فلسفی استوار نیست. همبستگی با گفتگوها و تفاهم‌های سرشار از تساهل و تسامح به دست می‌آید. آیرنیست<sup>۱</sup> رورتی خودش را همواره بازمی‌آفریند. او هویت خودش را خود تعیین می‌کند و خودش به زندگی خودش معنا می‌بخشد. تداوم این روند هویت و معنا بخشی با بازنگری و بازسازی واژگان فرجامین است. آیرنیست رورتی انسانی خودمختار است. راهی که او دنبال می‌کند، به این مقصد می‌انجامد که خود را خوب و خوب‌تر کند تا به جایی که از خود بهترین را بیافریند. رورتی می‌پذیرد که خودآفرینی فرد هیچ‌گاه با تحقق عدالت اجتماعی که خیر جمع است، یکی نمی‌شود. به گمان رورتی صلح و آرامش زمانی به زندگی انسان برمی‌گردد که عدالت اجتماعی برقرار و موازنه دو قلمرو خصوصی و عمومی ایجاد شده باشد (حسینی، ۱۳۹۵: ۵۹).

توسعه زیستی انسان این مکان را فراهم آورده است تا با به کار گرفتن روش سنجش عقلانی، حل مسائل را بدون نابودی حاملان نظریه‌ها امکان‌پذیر سازد. تلاش در راه جست‌وجوی دنیایی بهتر راهی بی‌پایان است، ولی نباید دستیابی به صلح و طرد خشونت را امری موهوم و خیالی دانست (پوپر، ۱۳۸۸: ۳۳-۳۴). در جامعه صنعتی کلاسیک طبیعت و جامعه از هم جدا بودند، ولی در جامعه صنعتی پیشرفته طبیعت و جامعه در هم تنیده‌اند. یعنی تغییرات در جامعه بر محیط طبیعی تأثیر می‌گذارد و این تغییرات نیز بر جامعه تأثیر می‌گذارد (Beck, 1992: 80).

می‌توان گفت کنشگران در عمل ارتباطی به یک عالم مشترک که زندگی اجتماعی‌شان در آن شکل می‌گیرد تعلق دارند. تعامل بین افراد متأثر از دانش قبلی و پیش‌زمینه‌هایی است که کنشگران راجع به موضوعات مختلف از آن برخوردارند. بدین‌وسیله آن‌ها در عمل ارتباطی از بنیان‌ها و پایه‌های مستحکمی در جهت فهم نهادها و کنش‌های اجتماعی برخوردار هستند که

۱. آیرونیست آزاده که انسان ایده‌آل رورتی است، واژگان خویش را از موقعیت فراتر فرو می‌کشد، آن‌ها را مورد سؤال قرار می‌دهد و پیوسته و در هر موقعیت به غنی‌سازی و توسعه آن‌ها می‌پردازد (Rorty, 1989: 74).

افراد غیر عضو آن جامعه از آن بی‌بهره هستند. بنابراین به زمینه‌ای نیاز است که فرایند تفهم از طریق مشارکت و تعامل در آن شکل گیرد؛ یعنی فضای بدون سلطه و آزاد برای گفت‌وگو و دفاع از نظریات و نقد آزادانه، درنهایت رسیدن به اجماع و توافق. هر فرد را موجودی اجتماعی است که درون محیط اجتماعی زاده شده است و به آن چیزی بدل می‌شود که مبادلات اجتماعی موجب می‌شود. به دلیل اجتماعی بودن وسیله‌ای ارتباطی دارند و آن زبان است. زبان موقعیتی ویژه دارد که می‌توان به وسیله آن به نظریه‌رهای بخش‌گفتمان رسید.

### نتیجه‌گیری

همزیستی مسالمت‌آمیز به‌مثابه نظامی اجتماعی و سیاسی در پرتوی مفاهیمی چون فرهنگ-پذیری و عقلانیت به این صورت خواهد بود که گروه‌های مختلف در جوامع بشری و ازجمله اقلیت‌ها سه دسته امور را دارا هستند یا دنبال می‌کنند. این سه دسته به شرح زیر است:

۱. دارای عقاید، مذاهب، اعتقادات و باورهای خاص خودشان هستند و مناسک و مراسم ویژه و موردعلاقه خود را برگزار می‌کنند.

۲. دارای خواست‌ها و منافع در جامعه هستند و به دنبال دست یافتن به فرصت‌هایی هستند تا این خواست‌ها و منافع آن‌ها را بهتر تأمین کند.

۳. ناگزیر از تعامل و روابط با دیگران هستند و در عرصه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و... به راه‌های گوناگون باید دارای روابط و بده بستان باشند؛ که در جریان فرهنگ‌پذیری، برخورد دو فرهنگ باعث فقدان عناصری از فرهنگ مغلوب می‌شود، بدون آنکه عنصر دیگری جایگزین آن شود. در این فرایند، اعضای یک گروه یا جامعه فرهنگی، بی‌آنکه روش‌ها و عناصری از فرهنگ دیگر را پذیرفته باشند، برخی از فرهنگ خود را مردود می‌شمارند که تبعات آن از خودبیبگانگی فرهنگی است. در این شرایط دگرگونی فرهنگی به سرعت رخ می‌دهد و از آن‌جا که تعدادی از افراد نمی‌توانند آن‌ها را بپذیرند، فرهنگ پذیرفته‌شده طرد می‌شود. در چنین موقعیتی زمینه شورش و خشونت فراهم می‌شود. برای جلوگیری از خودبیبگانگی باید عقلانیت ارتباطی در جامعه نهادینه شود. با این عقلانیت، فرهنگ کشورهای توسعه‌یافته به دلیل داشتن قدرت و ثروت به‌صورت غیرمعمول بر جوامع دیگر تحمیل نمی‌شود؛ چرا که در معنای وسیع‌تر عقل‌گرایی نوعی حمایت از راه‌حل‌های اصولی برای حل معضلات فردی و اجتماعی و تلاش برای قرار دادن واقعیت در قالب رفتار ایده‌آل و تحت هدایت عقل به شمار می‌رود. این نوع عقلانیت که به



همبستگی اجتماعی قابل‌تعریف است، زمینه گفت‌وگوی آزاد و بدون ترس برای افراد یک گروه یا جامعه را که در روند تغییرپذیری فرهنگ هستند، فراهم می‌کند؛ که به جای پذیرفتن بی‌چون‌چرای فرهنگ‌های وارداتی یا طرد خشونت‌آمیز آن‌ها به بازتولید این فرهنگ‌ها متناسب با فرهنگ بومی خود بپردازند و از تضاد فرهنگی فارغ آیند. به واسطه مدیریت دانش، افراد می‌توانند مجموعه‌ای از مهارت‌هایی که موجب بازتولید فرهنگی می‌شود را کسب کنند. همچنین موجب توسعه توانایی و افزایش مهارت‌های تخصصی فردی و قدرت رقابتی می‌شود. ابزار رسیدن به این بازتولید فرهنگی در بستر عقلانیت ارتباطی، زبان است. بنابراین برای فرهنگ‌پذیری با حفظ آزادی‌های مدنی هر جامعه باید به دنبال گفتار واحدی باشیم که از طریق آن بتوان به یک همزیستی مسالمت‌آمیز به جای خشونت رسید.

## منابع

- اسمیت، فلیپ. (۱۳۸۳). درآمدی بر نظریه فرهنگی. ترجمه حسن پویان، تهران، نشر دفتر پژوهش‌های فرهنگی و مرکز بین‌المللی گفت‌وگو تمدن‌ها.
- بشیری، ابوالقاسم. (۱۳۸۹). از خودبیگانگی، مجله معرفت، شماره ۹۱، تابستان. صص ۸۳-۷۱.
- پوپر، کارل. (۱۳۸۸). ناکجاآباد و خشونت؛ ترجمه خسرو ناقد، رحمان افشاری. چاپ دوم. تهران: مؤسسه فرهنگی-هنری جهان‌کتاب.
- چسنگو، د. (۱۳۵۶). جامعه، طبیعت، علم، فرهنگ و زبان، ترجمه فرامرزی، محمدتقی، تهران، نشر شباهنگ.
- حسینی، علی، رفیع نژاد، زهرا. (۱۳۹۵)، هویت سه‌گانه فرهنگ ایرانی، اولین همایش بین‌المللی و دومین همایش ملی اسلام ارزش‌های متعالی با تأکید بر فرهنگ، دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی تهران.
- حسینی، اکرم. (۱۳۹۵). مقایسه مفهوم آزادی، حل مسئله و انضباط از دیدگاه جان دیویی و ریچارد رورتی و دلالت‌های آن در تعلیم و تربیت؛ استاد راهنما مهین چناری، دانشگاه قم.
- ریتزر، جورج. (۱۳۹۳). نظریه جامعه‌شناسی، ترجمه هوشنگ ناییبی، چاپ اول، تهران، نشر نی.
- ریویر، کلود، (۱۳۸۳). درآمدی بر انسان‌شناسی، ترجمه ناصر فکوهی، چاپ چهارم، تهران، نشر نی.
- شربتیان، محمدحسین. (۱۳۹۳). ضرورت فرهنگ‌پذیری در مطالعات اجتماعی و فرهنگی، اولین کنفرانس بین‌المللی ملی توسعه پایدار در علوم تربیتی و روان‌شناسی، مطالعات اجتماعی و فرهنگی تهران، مؤسسه آموزش عالی مهر اروند، مرکز راهکارهای دستیابی به توسعه پایدار.

- عضدانلو، حمید. (۱۳۸۶). آشنایی با مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی؛ چاپ دوم. تهران، نشر نی.
- علیخواه، فردین. (۱۳۷۶). کنش ارتباطی و زبان در اندیشه هابرماس؛ راهبرد، شماره ۱۳، ص ۷۱.
- کاسیرر، ارنست. (۱۳۸۰). رساله‌ای در باب انسان؛ درآمدی بر فلسفه‌ی فرهنگ، ترجمه‌ی بزرگ نادرزاده، تهران، نشر پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- کوئن، بروس. (۱۳۸۵). درآمدی به جامعه‌شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، چاپ بیست و هفتم، تهران، نشر توتیا.
- میرسپاسی، علی. (۱۳۹۴). تأملی در مدرنیته ایرانی، ترجمه توکلیان، جلال، چاپ دوم، تهران، نشر ثالث.
- نوذری، حسینعلی. (۱۳۷۲). جایگاه عقلانیت در اندیشه سیاسی یورگن هابرماس، استاد راهنما حسین بشیریه، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
- هابرماس، یورگن. (۱۳۹۲). نظریه‌ی کنش ارتباطی، ترجمه کمال پولادی، چاپ اول ویرایش دوم، تهران، نشر مرکز.
- Alikhah, Fardin, communicative action and language in Habermas' thought; Strategy, No. 13, (1376), p. 71, ( in Persian).
- Azdanlou, Hamid (2008). Getting to know the basic concepts of sociology; second edition. Tehran, Ney Publishing, ( in Persian).
- Bashiri, Abolqasem 2009,, alienation from oneself, Marafet magazine, number 91, summer 71-83. ( in Persian).
- Beak, Ulrich. (1992). Risk Society: Towards a New Modernity. London: Sage.
- Cassirer, Ernest, 2008, a treatise on human beings; An introduction to the philosophy of culture, translated by Bozor Naderzadeh, Tehran, published by the Research Institute of Humanities and Cultural Studies, ( in Persian).
- Chesenko, D. ۱۹۷۷, society, nature, science, culture and language, translated by Faramarzi, Mohammad Taghi, Tehran, Shabahang Publishing.(in Persian)
- Habermas, Jürgen, 2013, theory of communicative action, translated by Kamal Poladi, first edition, second edition, Tehran, Center Publishing,( in Persian).
- Hosseini, Akram, 2016, comparison of the concept of freedom, problem solving and discipline from the point of view of John Dewey and Richard Rorty and its implications in education; Supervisor Mahin Chenari, University of Qom ( in Persian).
- Hosseini, Ali, Rafinejad, Zahra, 2015, the triple identity of Iranian culture, the first international conference and the second national conference of Islamic transcendental values with an emphasis on culture, Shahid Rajaee University of Education, Tehran. (in Persian)
- Koen, Bruce, 2006, Introduction to Sociology, translated by Mohsen Salasi, 27th edition, Tehran, Totia Publishing,( in Persian).
- Mirspasi, Ali, 2014, A Reflection on Iranian Modernity, translated by Tavaklian, Jalal, second edition, Tehran, third edition, ( in Persian).

- Nowzari, Hossein Ali, 2012, The place of rationality in the political thought of Jürgen Habermas, supervisor Hossein Bashirieh, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran, ( in Persian).
- Popper, Karl, 2008, nowhere and violence; Translated by Khosrow Naqed, Rahman Afshari. second edition. Tehran: Jahan Kitab Cultural-Art Institute. ( in Persian).
- Ritzer, George, 2013, Theory of Sociology, translated by Hoshang Naibi, first edition, Tehran, Ney Publishing ( in Persian).
- Riviere, Claude, 2003, An introduction to anthropology, translated by Nasser Fakuhi, 4th edition, Tehran, Ni publication ( in Persian).
- Rorty, Richard, (1989). Contingency, Irony, and Solidarity. Cambridge University Press.
- Sharbatian, Mohammad Hossein, 2014, the necessity of acculturation in social and cultural studies, the first international national conference on sustainable development in educational and psychological sciences, social and cultural studies, Tehran, Mehr Arvand Institute of Higher Education, Center for Sustainable Development Solutions, ( in Persian).
- Smith, Philip, 2003, An introduction to cultural theory, translated by Hasan Pouyan, Tehran, published by the Cultural Research Office and the International Center for the Dialogue of Civilizations ( in Persian).
- Habermas, Jurgen. (1984). the teory of communcative action vol. london: heine man.
- Persian resources
- Rorty, Richard. (1998). Achieving Our Country: Leftist Thought in Twentieth Century America (Harvard University press, Cambridge. Mass).